

مذهبی را صرف و نحو را ، نمیدانم در یک محدوده خاص دلش میخواهد که بیاید بیرون، چیزهای دیگر هم بخواند این خاصیت است . بنابراین در مونوپول بود و چون ایران احتیاج بیک رفرم داشت . بنابراین برای اینکه طبقات مرفه شرکت میکنند و دلیل نداشت که شرکت نکنند ، طبقات مرفه هم در ایران شاید بیشترین " کمپلکس " (complexe) ها را آنها داشتند . چون در ایران این نبود مشکل که شما سیر هستید من گرسنه ام ، مشکل من این نبود . مشکل این بود که شما چرا ده برابر من می چابید . چرا من نمیتوانم مثل شما غارت کنم مشکل این بود کمپلکس این بود در بین طبقه غارتگر که داشت عمومیت پیدا میکرد . سیستم شاه هم عملاً این را باز کرده بود برای اینکه بتواند خودش حکومت کند . فشار در این نوع سیستم ها یک موقعی هست که فقط در محدوده فقط تسلط است این برای دورانهای کوتاه ممکن است که بیاید فرض کنید آقای " پی نومه " ده سال ، ۱۵ سال بعد پایان پیدا میکند . آن هیچوقت ادعای دمکراسی دیگر نمیکند دیکتاتور است و میگوید این را من بصلاح این جامعه میدانم و اعمال میکنم . دیگر مسئله حزب بازی هم ندارد که دوتا حزب بکند بعد دوتا را یکی بکند و بگوید دمکراسی اینجا از سوئد پیشرفته تر است . ولی اینکه شاه احتیاج داشت که ادای دمکراسی را در بیاورد ، نشانه این بود که برای سیستم خودش فکر میکرد ، که ابدی بودن این سیستم که در او پوسی بیلیده (possibilité) مانوری هم برای همه صورتها و فرضیه ها وجود داشته باشد منتهی راه های نادرست پیش میآمد که یکیش همان رستاخیز بود یعنی حداقل استقلال فکری راهم از یک انسان که از لحاظ سیاسی اخته شده یا خودش را کرده ، در روسیه شوروی بالاترین سیستم های کنترل فکری اگر قبول کنم ، در آنجا عضویت حزب را تحمیل نکردند ، تحمیل معنوی هم نکردند که عضو حزب از این کوپن استفاده میتواند بکند و اگر کسی نباشد ، نمیکند . خودشان میگویند ۳۴ سی و پنج میلیون اند عضو حزب کمونیست . بقیه نیستند ، آزادند . اما در ایران سیستم شاه نه تنها از لحاظ نفیاً مردم را آزاد نگذاشته بود اثباتاً هم آزاد نگذاشته بود . شما می توانید بگوئید که هیچکس حق ندارد عضو فلان حزب باشد یا این نوع طرز تفکر را بخواهد در جامعه ای که من حکومت میکنم پیاده بکنند . یک دیکتاتور میتواند این حرف را بزند و میزند اما نمیتواند بگوید که حتماً باید این فکر را داشته باشی که میگویم و رستاخیز این نحو بود و هرکسی هم نه ، باید پاسپورتش

را میگرفت میرفت . بنا براین ایرانی برای گریز از این دنبال راه حلها بود و درعین حال خوب سیستم مدعی دموکراتیک بودن بود و اصلاً " همه اینها با هم ناخوانا بودند

سوال : من یک سوال دیگر هم داشتم شما آذربایجانی هستید و میدانید ایسن روزها خیلی دوباره علم شده خلق های ایران و آذربایجان و کردستان و نمیدانم من خودم گیلانی هستم ولی از گیلان کسی صحبتی نمیکند ولی بلوچستان و جاهسای دیگر را نمیدانم، گیلان چرا نه ، میخواهم ببینم که عقیده شما چه هست آیا آذربایجان میخواهد مستقل باشد یا نمیخواهد چه هست این مسئله .

آقای بنی احمد : نه نه من فکر نمیکنم، اینها در غرب و در شرق و همه هر کدام یک نوع طرفداران مخصوصی دارد . در شوروی این سیستم و این طرز فکر طرفدارهایی دارد در آمریکا پیش هم بی طرفدار نیست . من یادم است که در سال ۴۴، چهل و پنج این حدودها بود . یک بریده ای از مطبوعات آمریکا را کنسول آمریکا در تبریز بمن نشان داد گفت نظرت در این باره چه هست . آن روزنامه یک روزنامه محلی شاید دست دوم ، سوم آمریکائی بود نوشته بود که منافع آمریکا ایجاب میکند که بر سر راه شوروی تا آب های گرم خلیج فارس بجای یک ایران چند ایران وجود داشته باشد و از جمله جاهائی که رویش تکیه کرده بود آذربایجان بود با خصوصیات زبانی، فرهنگی ، جغرافیائی ، آب وهوائی و چه ، چه ، فلان و فلان گفتم چرت است ، گفتم آذربایجانی همچو چیزی را نمیخواهد وقتی مسئله منافع ایران است از بابت حماسی قضیه ... من زیاد آدم این شکلی نیستم و " شوون" هم نیستم ولی این را بصورت یک واقعیت احساس کردم وقتی مسائل و منافع ملی و ایران مطرح میشود آذربایجانی اصلاً " مسئله آذربایجانی بودن خودش را فراموش میکند . یعنی کل ایران را و تمام اقوام ایرانی یک محیطی یک محیط فقط، که فقط در آن میتواند تنفس کند یا یک آبی که فقط در آن عامل زیستش فراهم است میتواند زندگی کند ولی خوب مسئله اگر بصورت فدرال مطرح بشود من بعنوان یک ایرانی طرفدار فدرالیسم هستم جز این هم نمیشود واقعا " مسئولیت و مشارکت واقعی مردم را تامین کرد . در مشروطیت میگفتند انجمن های ایالتی و ولایتی و اگر آن منعی را که آنها میخواستند، مشروطه خواهان آن موقع، که الان خیلی

باید پیش‌رفته باشد ، این مفهوم خیلی پیش‌رفته ای بود خیلی یعنی دموکراتیک بود ، یعنی تمام هزینه هائی که باید در استان میشد در انجمن محلی کسه بجای پارلمان محلی بود ، خوب این عبارت خاطرتان هست که وقتی مجلس را به‌توپ بستند گفتند که حالا وقتی مجلس به‌توپ بسته شد و محمد علی‌شاه مجلس را بست انجمن ایالتی آذربایجان بنام مجلس ایران اجلاس کرد ، و یک‌نمونه از این شیوه بشما بگویم که بازهیچ خوشم نمی‌آید که خدای ناکرده جنبه تبلیغاتی حماسی این داشته باشد اگر چه جنبه حماسی برای یک ملت جزو ضروریات است اما نه در یک‌گفت و شنود این شکلی که شما میخواهید برای تاریخ یک آرشویو داشته باشید. در آذربایجان شخصی بود باسم اقبال آذر که شاید شنیدید .

سؤال : اقبال آذر

آقای بنی احمد : بلی . بلی . اقبال السلطنه هم با و میگفتند یک خواننده‌ای بود صدائی داشت و خواننده دربار قاجار بود و بعد هم صد و پنج شش سال عمر کرد و تا آخرین روزهای که فوتش بصورت ناگهانی بود و بدون بیماری قبلی، میخواند . این آدم یک آدم، یک نمونه ، یک آدم وطن پرست آذربایجانی بود حالا بگویم در خارج از آذربایجان پدرش ، پدرش غیر آذربایجانی بود ولی خودش آذربایجانی بود . این در موقع دمکرات‌ها که در آذربایجان بودند حالت شهردار تبریز را داشت یک همچو ... سرپرستی شهرداری تبریز را داشت ما دانشجو بودیم ، دانش آموز بودیم ، جشن انقلاب اکتبر بود دموکرات‌ها گرفته بودند در سالن شهرداری تبریز ، و آنجا اقبال آذر هم بالاخره سمت سرپرست در آن جشن داشت با و تکلیف میکنند که باید بخوانی و این امتناع میکند وقتی خیلی با و اصرار میکنند میگویند من فارسی میخوانم ، چون بدانید در آن موقع در آذربایجان زبان ترکی حتی تابلوی تمام مغازه ها و اماکن همه بترکی باید نوشته میشد و ترکی بود ، خط ترکی بود ، مدارس ترکی بود آنوقت و سالدات‌های روسی بودند هنوز ارتش شوروی ایران را تخلیه نکرده بود و آذربایجان را .

سؤال : خط ترکی چطور است آقا ؟

آقای بنی احمد : خط ترکی الان دونوعه الفبایش الفبای فارسی است .

سؤال : یعنی با همین الفباست .

آقای بنی احمد : با همین الفباست اما الان روس ها در قفقاز عوض کردند الفبای روسی کردند . اخیراً " در ده سال اخیر . وقتی اصرار میکنند باید بخوانی گفت من فارسی میخوانم . میگویند عیب ندارد بخوان . میرود بالای پنجره یارف شروع میکند بخواندن اشعار عارف . یک شعری که اینطوری شروع میشود کسه : لباس مرگ براندام عالمی زیباست چه شد که کونه وزشت این قبا بقامت ماست ز حد گذشت تعدی و کس نمی پرسد حدود خانه بی خانمان ما ز کجا است چرا که مجلس شورا نمیکند معلوم که خانه خانه غیراست یا که خانه ماست

این اشعار را شروع میکند بخواندن و بعد گریه کردن . بطوریکه مجلس بهم میخورد و چند تا از این " سالدات " های روسی که ترکی میدانستند و اسلحه میکشند که اینرا بزنند مردمی که آنجا بودند اقبال آذر را فرار میدهند . از پنجره از پشت بام و اینها و مردم را فرار میدهند و در بقیه مدت این همایش متواری بود و خوب این نمونه یک فردی که . . در حالیکه ترکی خواندنش هم هیچ اشکالی نداشت شاید اقبال آذر پیش خودش پیش خانواده اش پیش دوستانش محفل دیگری هم ترکی میخواند . ولی آنجا حاضر باینکار نشد . برای اینکه بدون اینرا ن آذربایجانی برای خودش مفهومی از لحاظ زندگی اجتماعی تاریخی حتی جغرافیائی قائل نیست .

سؤال : ببخشید شما راجع باین حزبی که تاسیس کردید فرمودید . ممکن است اسم چند تن از اعضای این حزب را بفرمائید اگر اشکال ندارد .

آقای بنی احمد : نه ، البته حزب دچار تغییرات خیلی زیادی شده این حزب با یک عده دویست نفری موسس در ایران بعنوان اعضای موسس تشکیل شد .

سؤال : کی تشکیل شد در چه سالی

آقای بنی احمد : این سال ۱۳۵۷ تشکیل شد عرض کنم در پارک هتل آنجا موجودیتش

را اعلام کرد خبرنگاران داخلی و خارجی هم بودند اینرا گزارش کردند بعد هم یک کمیته مرکزی موقتی با انتخاب این موسسین حزب بوجود آمد که آن کمیته مرا بعنوان دبیرکل انتخاب کرد و یک عده در ایران عضویت این حزب را پذیرفتند البته زیاد آدم سرشناس آن شکلی که شما بشناسید آنهایی که " دماسکه " شدند در ایران میتوانم بگویم اسامی شانرا .

سؤال : نه اگر اشکالی دارد

آقای بنی احمد : نه آنهایی که " دماسکه " شدند هیچ اشکالی ندارد ولی آنهایی که شناخته نشدند فکر نمیکنم کار درستی باشد عرض کنم از کمیته مرکزی می خواهید یا از موسسین میخواهید . از کمیته مرکزی رحیم صفاری بود که همشهری شماست .

سؤال : بلی کجا هستند .

آقای بنی احمد : تهران است ، دکتر حسین ذکاء بود ، مرتضی راوندی بود ، آقای دکتر چهرازی بود که الان در پاریس است آن چهرازی متخصص بیماری اعصاب نه خیر ، اونیست او متخصص بیماریهای کودکان است عرض کنم آقای دکتر حسینقلی کاتبی بود در کمیته مرکزی ، دکتر شمس بود ، دکتر بلوهر بود؛ عرض بحضورتسان مهندس پیمان بود که الانش هم هست ، دکتر نجفی بود و یک عده از اینها در خارجند الان و یک عده شان در ایرانند . البته ما بکلی کنار گذاشتیم بلحاظ اینکه نه میشود با آنها تماس گرفت و نه دیگر مصلحتشان هست ، در تبریز این حزب بلحاظ اینکه من وابسته بودم در آنجا امکاناتم بیشتر بود بیشتر فعال بود که متاسفانه دونفر از اعضای کمیته اش که یکیش مسئول استانش یکی عضو کمیته مرکزیش تبرباران شدند در رژیم خمینی . دکتر مقدم بود ، دکتر علی مقدم ، آنوقت و مهندس شکرایی ، بقیه هم که بعد از این جریانات ماناچار شدیم بکلی با یک فرم دیگر و با یک سازمان کاملاً جدا و تشکیلات کاملاً جدا نوسازی کرده و برای اعضای رسمی کمیته مرکزی شناخته شده در ایران ، اینها

ناشناسند؛ کار میکنیم .

سؤال : مطلب دیگری هست که فکر میکنید لازم است برای محققین بفرمائید .

آقای بنی احمد : نه فکر میکنم این مطالبی را که من در اختیارتان بگذارم شما اینها را بخوانید . اگر چیزی بنظر شما مانده باشد در آن صورت من فکر میکنم شاید احتیاج باشد که یک نیم ساعتی هم با هم صحبت کنیم .

سؤال : خیلی ممنونم آقا ، خیلی شمارا خسته کردم ، خیلی تشکر میکنم

آقای بنی احمد : منم همینطور از شما

سؤال : آقای بنی احمد فتوکپی مذاکرات مجلس شورای ملی بتاریخ ۲۸ اسفندماه ۲۳۵۶ شاهنشاهی که در آن متن کامل استیضاح ایشان از دولت آقای آموزگار درج شده و فتوکپی روزنامه کیهان مورخ ۲۵ اسفندماه ۱۳۵۷ که در آن اعلام شده است که اتحاد برای آزادی در فراندم شرکت نمیکند باضافه فتوکپی صفحه اول جمهوری اسلامی مورخ ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ همراه با تعدادی از اعلامیه های اتحاد برای آزادی از جمله خروج از بن بست و طرح پیشنهادهای باحزاب سازمانها ، شخصیت ها و افراد ملی و فتوکپی نامه هائی را که به شخصیت های بین المللی ارسال داشته اند و همچنین متن مصاحبه شان را با خبرنگار خیرگزاری یونایتد پرس ارائه داده اند که همراه نوارهای مصاحبه ایشان برای بنیاد مطالعات ایران ارسال میگردد .

پس پایان بخش اول مصاحبه با آقای احمد بنی احمد

سؤال : آقای بنی احمد دفعه قبل شما فرمودید که دفعه آخری که شاه را دیدید هفتم دیماه بود بعد این مدارکی را که بمن دادید من دیدم که " خروج از بن بست شما " درست تاریخ ۷ دیماه ۱۳۵۷ را دارد میخواستم از شما بپرسم که شما راجع باین برنامه خروج از بن بست با شاه صحبت کرده بودید و عقیده شاه چه بوده ؟

آقای بنی احمد : بلی این در حقیقت ملاقات آخر با شاه بوده و ملاقات بی ثمری هم بوده برای اینکه یک مذاکره ای صورت نگرفت و هرچه بود در دو جلسه اول گذشته بود . در فاصله جلسه اول و دوم ایشان شدیدا " اظهار تمایل بیک راه حل سیاسی میکردند . و خوب در آن بحران روز مملکت هم راه حل سیاسی تقریبا " چند نوع نبود یعنی چندین راه حل وجود نداشت . ممکن است برای رسیدن بیک راه حل وسایل مختلفی را میتوانست آدم انتخاب کند ولی مسلم بود راه یکی بود و آن این بود که آن مردم نا آرام را بهر صورت یک نیروی یک فرسوی (force) یک قدرتی بتواند آرام کند و بعد بتواند در یک فراغت سیاسی و اجتماعی مملکت را دموکراتیزه بکند بسوی آزادی ، پیشرفت ببرد . وقتی این مسئله مطرح شد آنچه که بنظر من میرسید و بایشان گفتم این بود که اعلیحضرت عده ای مخالف شناخته شده دارند که این عده ممکن است ظاهرآ " مخالف اعلیحضرت باشند ولی در حقیقت هیچ نوع مخالفتی با سیستم شاهسی در مملکت ندارند و این مخالفت هم باز بنظرم مخالفت یکطرفه است یعنی مخالفت اعلیحضرت با آنهاست نه آنها با اعلیحضرت . و اگر ما می بینیم که ابرازش از سوی آنها بوده این بخاطر این بوده که میخواستند توجه اعلیحضرت را جلب کنند . گفتم مثلا " یک عده ای را من اسم بردم ، گفتند خوب چه بشود ، جوابی که بایشان دادم این بود که اعلیحضرت تمام این مخالفین را اکثرا " من حیث شخصی در رابطه اجتماعی و سیاسی خودشان می شناسند پس بعنوان اهرم عمومی در مملکت یا دولت یا هیئت حاکمه بپذیرند . بعد ایشان یک مقدار فکر کردند

و صحبت‌های دیگری شد گفتند خوب اصل قضیه عیب‌نادر دولی چه جوری میشود این آدمها را جلب کرد . گفتم این اشخاص در شرایطی هستند که وقتی با اعلیحضرت ملاقات میکنند در خارج این ملاقات را کتمان میکنند . ولی ملاقات دست‌جمعی اینها با شما یکی از این راه حل‌هاست . منتهی با یکی دوتا از این آدمها که هم شخصاً " بیشتر مورد اعتمادتان هست و هم در مراودات بیشتری در گذشته بودید شخصاً " تماس بگیرید و من دنباله مذاکرات را بگیرم و دعوت بشوند برای یک جلسه در کاخ . گفتند مثلاً " گفتم اللہیار صالح گفتند خیلی خوب فلان ، تلفن کردند بعد به مرحوم صالح در حضور من که یک همچو صحبت‌هایی شده و ایشان پیشنهادی دارند با من مطرح کردند گفتم بلی با ایشان من ملاقاتی داشتم ولی در مورد پیشنهاد چیزی بمن نگفتند البته خواسته است که رعایت ادب را کرده باشد برای اینکه اصل پیشنهاد را من قبل از اینکه به اعلیحضرت بگویم تقریباً " قبول ضمنی این آقایان را که اسم برده بودم گرفته بودم . و قرار شد که نتیجه این را من تلفنی با ایشان بکنم ایشان مشاوران شما را بکنند و ترتیب کار را بدهند . که آمدم با اللہیار صالح صحبت کردم . صالح وقتی دید قضیه جدی میشود و بمرحله عمل درمیآید ، روزی بود که چند نفری هم توی خانه شان بودند ، از جمله آقای امیر علائی هم بود ، رفتیم اطاقی بود نهارخوری در کنار اطاق دیگر نشستیم آنجا با وجودیکه طبق آن تمایلات خودش همه حرفهای خودش را میخواست بین همه مردم بزند ، من اشاره کردم که به بعضی حرفها باید حالت خصوصی داد رفتیم صحبت کردیم و جریانات را گفتم ، گفت من باور نمیکنم و شاه نمیتواند راست بگوید . گفت در همین اطاقی که نشستیم سال ۴۱ علم آمد پیش من گفت که میخواهم آبگوشی خانه شما بخورم مثل اینکه صالح در غذاهای آبگوشی و اینها مهارتی داشت خودش و خانمش . بعد آمد و سرنهار گفت که اعلیحضرت میگوید چکار باید کرد ، و قایع کنسیدی و آن جریانات ایران بود . صالح گفت من برگشتم بعلم گفتم اگر اعلیحضرت حاضر باشند در موضع قانون اساسی قرار بگیرند من پیرمرد هر روز یک سطل آب میآورم با یک جاروب هر روز در بکاخ را آب می‌پاشم و جاروب میکنم . تا من اینرا گفتم که اعلیحضرت در موضع قانون اساسی ... علم ، آقای علم شنید که من تکیه بموضع قانون اساسی کردم برای اعلیحضرت ، انگشتش را گذاشت جلوی دهنش گفت هیس ... و بعد منم حرفی نزدم و تمام شد قضیه . واستدلالش این

بود که اعلیحضرت هروقت در بن بست است از این حرفها میزند ولی وقتیکه از بن بست درآمد دیگر توافق با ایشان غیر ممکن است . گفت من یکی نیستم ولی اگر زیاد اصرار بکنند بعنوان یک عضو تماشاگر حاضرم در آن جلسه شرکت بکنم . واگر آقایان تشخیص بدهند وجود مفید است بعنوان یک فرد بدون اینکسه مسئولیتی داشته باشم بعنوان مشاور در آن جمع خواهم بود . بادیگران هم صحبت کردیم تقریبا " همه موافقت کردند و روزیکه جلسه دوم را ما با اعلیحضرت داشتیم ایشان خیلی ناراحت بود برای اینکه سنجابی از پاریس دوزوز قبل برگشته بود و آن اعلامیه باصطلاح سه سطری را صادر کرده بود ، و یکی از کسانی که در آن جلسه بایست شرکت میکرد جزو شاخصینش این بود که رفتنش را در ابتدا بتأخیر انداخت ، در این جلسات همیشه تأخیر از طرف شاه بود این بار از طرف آقایان شد . چون همه موافق بودند و بعد برگشتنش و آن امضاء و آن اعلامیه دیگر تقریبا " مسئله را منتفی کرد و ماند مانوری که شاه با عواملی که به تنهایی در اختیار دارد بتواند بدهد .

سؤال : شما اشکالی دارد که اسم این آقایان را بفرمائید یانه .

آقای بنی احمد : آنجوری .. همه الان دقیقا " یادم نیست ولی این خوب ، صالح بود ، بازرگان بود ، سجابی بود ، صباغیان بود ، آقای سیدجوادی بود ، متین دفتری بود عرض کنم ۱۳ نفر بودند ، امیر علائی بود که اعلیحضرت مخالفت کرد گفت این جلسه را بهم میزند ، وقتی وزیر کشور بود پیش من میآمد طپانچه می بست این استدلال شاه بود ولی خوب با بقیه با همه موافق بود . دوازده نفری که آن روز در صحنه بودند دیگر تقریبا " .. بازیگران اصلی بودند دکتر امینی بود ، سنجابی بود فروهر بود ، بختیار بود .

سؤال : و این جلسه هیچوقت تشکیل شد .

آقای بنی احمد : نه خیر ، متاسفانه تشکیل نشد و بعد هم که خود شاه خواست مانور بدهد قرار بر این شد که یکنفر را انتخاب بکند و آن شخص به مسئولیت

خودش کارهایی را شروع بکند . که در این جریان دیگر کم کم و طولانی شدن تشکیل این جلسه و به نتیجه نرسیدن از یکطرف زمزمه آقای دکتر صدیقی و بعد آنهم داشت تقریبا " فروکش میکرد برای اینکه در آن جلسه اولیـــــــــــــــن عبارتش این بود که شاه برگشت وگفت دکتر صدیقی باکنار کشیدن بازرگان دلگرمی بکار ندارد ولی دونفر برای اینکار افسار پاره میکنند منتهی یکی میگوید که سر عدهای از رجال را باید انداخت جلوی مردم . واین نشان میدهد که راه حل منتفی شده بود از لحاظ شاه و قرار ما این بوده که این یادداشت را بعنوان یک سند من بخوانم برای اعلیحضرت (منظور خروج از بن بست است) اگر قبول کردند خوب میشد برمبنای آن یک چیز اعلان کرد ، و شورائی که دراین سند پیش بینی شده شورائی است مرکب از افراد مورد اعتماد ملت ایران نه شورای پیش بینی شده در اصل قانون اساسی بعنوان شورای سلطنت . چون در یک جاسای قانون اساسی شاید ذیل اصل ۴۸ باشد اشاره میکند که شورائی مرکب از افراد مورد اعتماد ملت ایران که در سفرهای شاه یا مواردی که ضرورت ایجاد میکند واین شورا میتواندست خارج از حدود شورای سلطنت تشکیل بشود ، نخست وزیر را انتخاب بکند در یک " لگالیته " (*légalité*) تغییراتی که لازم است انجام بدهد .

سؤال : هیچوقت شما موفق شدید این را برای شاه بخوانید ؟

آقای بنی احمد : بلی ، این را تا آن بند اول که استعفای اعلیحضرت از مقام سلطنت بود من خواندم ولی وقتی عبارت اول تمام شد ، همان عبارت تمام شد ایشان در حالیکه برافروخته و ناراحت بودند پا شدند و دستپاها را گذاشتند توی جیب جلیقه شان وگفتند این راه حل نیست شما پس کودتا بکنید ، و من ، اگر منظور خطاب اعلیحضرت منم ، من خدمت سربازی هم انجام ندادم . و راه حلی بود که در این بحران و روزهای سخت مملکت بنظر ما رسیده وگرنه همه معادلات را بنویسم همه موجودیت های سیاسی خودمانرا تویش بگذاریم درست دربیاید ، تقریبا " نا امید است و دیگر هیچ حرفی زده نشد و آب و هوای جلسه هم طوری بود که تقریبا " من باید میرفتم دیگر . این بود که من آمدم و خبرنگاران

راهم برای ساعت ۱۱ صبح دعوت کرده بودیم که قبولی یا عدم قبولی اعلیحضرت را در آنجا اعلام کنیم نسبت بمفاد این سند، و بودند خبرنگاران داخلی و خارجی و ما این را بسه زبان در همان جلسه منتشر کردیم.

سؤال : و اعلیحضرت هیچوقت فکر نمیکرد که استعفاء بکند

آقای بنی احمد : نه اصلاً فکر استعفا و حتی فکر واگذاری به ولیعهد را تصور نمیتوانست بکند و وقتی برگشت گفت که شما فکر میکنید ارتش از چه کسی اطاعت میکند ، ارتش حتی از ولیعهد هم اطاعت نمیکند ، من یادم است جوابی که بسه ایشان گفتم این بود که من فکر میکردم ارتش از مصالح مملکت و منافع ملی اطاعت میکند و ایشان به تندی گفتند نه ارتش از ولیعهد هم اطاعت نخواهد کرد .

سؤال : آقای بنی احمد میتوانم از شما سؤال کنم که اصلاً عقیده شما راجع بشاه چه بود این جور که دیدید و شناختید و آنجور که حکومت کرد اصلاً و اصولاً ...

آقای بنی احمد : شاه بنظر من یک آدم .. یعنی یک دیکتاتور حساب نمیکرده ، دیکتاتوری که محاسباتش محاسبات دیکتاتوری نبود یعنی با تمام وجودش میدان را برای ایجاد یک فضای دیکتاتوری میداد اما در آن جا محاسباتش هیچوقت درست در نمیآمد ، مثلاً تمام طبقاتی را که برای جامعه ضروری بود و طبیعی بود برای جامعه ، همه اینها را بزور از بین میبرد در صورتیکه بسیاری از این طبقات حافظ پایه های رژیم بودند یعنی پایه های رژیم روی فرض کنیید که بورژوازی بود ، یا لاقول روی خورده بورژوازی بود و تقریباً " شاه در آخر سالهای سلطنت خودش هیچ طبقه ای را در ایران باقی نگذاشته بود . طبقات خود بخود در پوسته خودش بودند ، اما اینکه بتوانند از نظر اجتماعی فعال باشند هیچ طبقه ای فعال نبود ، یعنی شاه میتواندست فئودالیسم را فئودالیسمی که سالها در ایران وجود داشته فئودالیسم کشاورزی را با یک نطق ششم بهمین از بین ببرد

و در ظرف چند ماه یک فئودالیسم نوپای سایه سنگینی را با سم فئودالیسم صنعتی متولد بکند . کما اینکه هردو تارا کرد . و اینست که بی هویت بودند طبقات اجتماعی ایران و آنهایی هم که بظاهر در سیستم بودند یک مبارزه مخفیی داشتند بخاطر حفظ منافع طبقاتی خودشان چون خود طبقه که از بین نرفته بود بهر صورت ، در پوسته خودش بود . شما با وزیر می نشستید وزیرتندتر از شما انتقاد میکرد فکر میکردید عامل اطلاعاتی رژیم است نه هیچ عامل اطلاعاتی نبود از طبقه خودش داشت دفاع میکرد . چون شما را محرم میدانست میتوانست در مقابل شما از طبقه خودش دفاع کند ، لاقبل بیانی . چون در اجتماع از همچو حقیقی محروم بود . با وجودیکه بوزارت هم رسیده بود . بقیه . . تمام کارگر هم اینطوری بود کارگر تمام منافع را که کارگر در جوامع سوسیالیستی میتواند بگیرد شاه باینها داده بود و تمام آنچه را که کارگر در جوامع سوسیالیستی بتولید ملی میدهد و باید بدهد و مجبور است بدهد آنرا هم بعنوان پساداش بنا و داده بود . کارگر کارنمیکرد بالاترین حقوق را میگرفت از همه امتیازات برخوردار بود در تمام کمیسیون کار دستور بود که حکمی بر علیه کارگر صادر نشود بنا بر این نقشی که " تروخیلو " در " دومینیکن " بسازی میکرد و فکر میکرد اگر کارگران را سیراب بکند سیستمش را خواهد توانست حفظ بکند ، در حالی که یک چیزی اینجا یک چیزی آنجا بدون محاسبات ظرفیت ملی انجام میشد .

سؤال : بعد شما که بازرگان را از نزدیک می شناختید و خودتان هم گفتید که وقتی صدیقی قرار بود ، و صحبت نخست وزیری صدیقی بود ، بازرگان هم موافق بود و اینها و یکی از دلائلش هم بنظر شما این بود که کفه پاریس یک مقدار پائین بیاید در مقابل کفه حکومت سویل ، لائیک ، غیرآخوندی ، چطور شد که بازرگان نخست وزیری خمینی را قبول کرد ؟

آقای بنی احمد : خوب دیگر چیزی نمانده بود ، در آن لحظه بازرگان بازم با آن امید قبول کرد که شاید در برهه از زمان بتواند مسیر را درکانالی که مطابق ایده آل های خودش بود هدایت کند چون اگر آن مسئله را هم نمیپذیرفت

چیزی برای مانور نداشت. یعنی تمام "پوسی بی لیته" (possibilité) آقای بازرگان برای یک مانور از بین رفته بود. عاملش هم خودش نبود حوادث بود و این امریکائی‌ها بودند که بازرگان و امثال بازرگان را بزیر بال خمینی میدادند نه اینکه بازرگان بمیل میرفت، نه، بکراهت میرفت. صراحتاً عبارتش این بود که عمامه هرچه بزرگتر زیرش فساد بیشتر. ولی با وجود این درمسیری افتاده بود که راه برگشتی نداشت.

سؤال: آقای بنی احمد شما خیلی محبوب شده بودید بخاطر آن "پوزیسیون" هائی (position) که گرفته بودید و اینها، چطور شد که حکومت اسلامی هیچوقت بطرف شما نیامد و از شما استفاده نکرد؟ و شما را دعوت نکرد؟

آقای بنی احمد: بزرگترین گناه من بود. البته حکومت اسلامی در ابتدا قابل تفکیک بود؛ بازرگان و آخوندها، چون تقریباً "قدرت مساوی داشتند و شورای انقلاب بود مرکب از هر دو. دولت بود مستقلاً، بازرگان و رفقاییش، و آخوندها بودند در دادگاهها و کمیته‌ها یعنی سه مرکز تصمیم‌گیری خیلی خیلی مشخص بود؛ که شورای انقلاب مخلوطی از هر دو؛ آخوندها در کمیته‌ها و محاکم، و دولت در حکومت بازرگان، و اولین قربانی آخوندها من بودم که بازداشت‌شدم و آنها دقیقاً "هدفشان کوبیدن آدم‌هائی بود که شاید تعدادی در جامعه زمین‌ه‌ای دارند یا احتمالاً" داشته باشند و مضافاً "براینکه" پوزیسیون (position) شریعتمداری و عکس‌العمل‌های شریعتمداری را دقیقاً "بحساب من می‌گذاشتند و فکر میکردند که عامل بیان بعضی مطالب بوسیله ایشان من بودم. در حالیکه اینطوری نبود. بهمین علت همان روزهای اول مرا بازداشت کردند. و هیچ بنا نبود استفاده کنند و از آنها هم که استفاده کردند در شرایط اجبار استفاده کردند چون کاملاً "خط". تمام کسانی که مورد استفاده قرار گرفتند لاقلاً بیعت را در نوفل‌لوشاتو کرده بودند. و من اینکار را نکرده بودم با وجودیکه بیشتر از همه در حول و حوش "نوفل لوشاتو" یعنی در پاریس بودم. و حتی روزیکه آن آقای شیرازی پسر یانوه شیرازی معروف در قضیه تنبکاکو، امام مسجد شفاء بود در تهران مناسباتی با من داشت و آمد پیش من و گفت که

رابطه پاریس با توخیلی بد است بعلمت اینکه مسافرت‌های مکرری کردی و بی خیبری محض تو از نوفل لوشاتو و خواهش کرد که من این ملاقات را بکنم و من گفتم با و که بی میل بملاقات نبودم حتی روزیکه ایشان آمدند پاریس من برحسب تصادف در پاریس بودم ولی قضیه اینطوری شد که قرار شد در حضور حواریون اربعه من با ایشان ملاقات کنم و من نپذیرفتم . او گفت نه و من تماس گرفتم صحبت کردیم مفصل با آقای اشراقی الان از اینجا تلفن میزنم پیش ما آمده بسود یادداشتی هم مینویسم . شما پیش خود آقا بروید . ایشان یک یادداشتی نوشت و سفری من داشتم به پاریس و آدمم و با یکی از آقایان برحسب تصادف شام میهمان بودیم ، برخورد کردیم ایشان قرار ملاقات برای فردا داشت و من هنوز تماس نگرفتم که قرار را بگذارم فردا من پرسیدم ملاقات شما چه شد گفت ماند برای چهارشنبه آینده . مثلاً سه شنبه ماند برای ۸ روز دیگر و این آقابلیط برگشت بایران را داشت و آدم خیلی بازیگر و متشخصی آن زمان از نظر اجتماعی بود ، گفتم شما یک هفته هشت روز میمانید تا این ملاقات ، گفت بلی چون ملاقات مهم است و بازرگان هم اصرار دارد این ملاقات انجام بگیرد و دوبرو خواهد بود من باید بمانم . من باز یک هفته ای ماندم یک مسافرتی داشتم رفتم و برگشتم که ملاقات را وقتی بایران برمیگردم انجام بدهم که آخرین اطلاعات را داشته باشم و وقتی برگشتم روز چهارشنبه بود که این آقا ملاقاتش را کرده بود و در خانه ای ما میهمان بودیم ، پرسیدیم که ملاقات چه شد ؟ و این آقا با یکی از پسرهایش باین ملاقات رفته بود ، قبل از اینکه خودش جواب بدهد پسرش جواب داد گفت بلی ما رفتیم آقا را دیدیم و ما را کردند توی یک اطاقی که سی نفر تویش آدم بود بعد میز بزرگی توی آن خانه بود میز را نشان داد و گفت باندازه این میز ، اطاق باندازه این میز سی نفر آنجا بود ما را هم آن تو کردند ، که پدر خیلی ناراحت شد گفت اطاق بزرگ بود آدم زیاد بود گفت نه دیگر تقریباً " بهمین اندازه بود . خوب پرسیدیم مذاکرات چه بود اینها . پسر گفت مگر آقا مذاکره ای میکند ، ما رفتیم و یک کسی آمد با اسم آقا شهاب گفت پاشید ، پاشیدم و آقا آمدند ، همه رفتند دست آقا را بوسیدند . گفتیم بابا هم بوسید گفت بله ، منم بوسیدم . با باهم مرتب رنگ رخسار عوض میکرد بعد از ده دقیقه آمدند گفتند که بروید بیرون . بعد پدر ناراحت گفت کی گفت

بروید بیرون . گفت خوب بابا بفرمائید یعنی بزنید بچاک معنی اش همین است ، فرق نمیکند . بعد همان لحظه واقعا " من خیس عرق شدم . ملاقات باین مهمی که ایشان هشت روز مانده ، دودو، و مسافرتش را بتاخیر انداخته، این وضع را داشته باشد من همانجا نامه آقای شیرازی را از جیبم درآوردم و بدون اینکه بکسی بگویم پاره کردم انداختم توی ظرف اشغال و این ملاقات را هرگز انجام ندادم . چون این خبر ، این مسافرت ، این نامه پی گیری شده بود از تهران . شایبدا واقعا " یکی از گناهان من این بود ... که بملاقات ایشان نرفتم و برحسب دستور ایشان استعفاء نکردم از مجلس . بنابراین من قیافه ای نبودم که بدرد اینها بخورم و ببازی گرفته بشوم .

سؤال : شما گفتید که وقتی آیت الله خمینی به پاریس آمد شما در پاریس بودید و قرار شد که بروید او را ببینید منتهی نرفتید چون تنها میخواستید ملاقات بکنید اگر می دیدید خمینی را چه میخواستید با او بگوئید آقای بنی احمد؟

آقای بنی احمد : نه هیچی نمیخواستم بگویم میخواستم بشناسم چون من هیچ شناختی از خمینی نداشتم تا آن موقع هم چیزی که از خمینی در این طرف بود یک سلسله نوارهای تکرار مکررات بود که موضوعا " هم منتفی شده بود بنابراین شخصی که بناحق داشت بیک نیروی تغییر دهنده در مملکت تبدیل میشد ، اینرا ، آدم طبیعی است از روی غریزه مداخله در امور سیاسی میخواست بشناسد و من میخواستم این شخص را بشناسم . گرچه یکماه دوماه بعد با حرفهائی که زد بامصاحبه هائی که کرد خودش را بطور کامل شناساند .

سؤال : آقای بنی احمد من میخواهم سؤال دشمنانتانرا از شما بکنم ، دشمنانتان عقیده دارند که شما بازی خمینی را کردید یعنی بهر حال عامل موثری بودید برای بازکردن راه خمینی ولی بهر حال اگر هم اینکار را کردید ناخواسته بوده و بدون اینکه شما خودتان عقیده تان راجع باین صحبت دشمنانتان چه هست ؟

آقای بنی احمد : آن موقع که ما بازی را شروع کردیم آن موقع خمینی عامل

درس‌نوشت سیاسی ایران نبود . یعنی کسی هم امیدی که خمینی بتواند در ایران باینجا برسد که امروز رسید ، این وجود نداشت . بنابراین آنچه که من کردم از روی وظیفه ملی و برحسب‌عنوانی بود که از مردم بعنوان نماینده داشتم . اتفاقاً " همین سؤال سئوالی بود که شاه بوسیله آقای رامبد کرده بود .

سؤال : از شما ؟

آقای بنی احمد : بلی ، چون وقتی استیضاح مطرح شد این بقدری برای سیستم " شوکان " بود غیر عادی بود بعد از بیست و پنج سال . . . من این متن را حتی با هیچکس ، حتی دخترم هم در جریان تهیه این متن نبود . من شب‌تصبح نشستم نوشتم و پرونده زیر بغلم آمدم به مجلس . وقتی نطق‌های قبل از دستور شروع شد و ریاضی میخواست وارد دستور مجلس بشود ، زدم روی پیشدستی و گفتم که بسبب وقایع تبریز دولت آقای دکتر جمشید آموزگار را استیضاح میکنم . وقتی این عبارت تمام شد درست مجلس مثل مردابی شد که سنگی در آن انداخته باشند درشامگاه و یک سکوت خیلی دل‌آزار طوری که رئیس‌هم احساس کرد که ای— سکوت عادی نیست باید یک جوری بهم زد . بعد گفت و . . . وارد دستور میشویم واستیضاح بدولت ابلاغ میشود . درحالیکه واقعا " میلرزید این بود که — اعلیحضرت در جنوب بودند آن روز . تلفنی اطلاع داده بودند و بعد رامبد بامن تماس گرفت . رامبد معاون نخست‌وزیر بود گفت که ناراحتی اعلیحضرت از یک چیز هست و آن اینست که خودت نیستی اگر بدانند که خودت هستی هیچ مسئله‌ای نیست .

سؤال : یعنی چه خودت نیستی ؟

آقای بنی احمد : یعنی پشت این استیضاح یک جریان‌اتی هست یعنی این را قائم بفکر خودت طرح نکردی .

پسایان نوار ۲ ۳

شروع نوار ۳ ب

بایشان گفتم هیچ راه حلی برای اینکه ثابت کنم خودم هستم بنظر نمیآید. مثلا" چطور میشود ثابت کرد و آدم ثابت کند که در کاری که انجام میدهد صداقت دارد. یا باید اعلیحضرت بگذارند چندین سال بگذرد و تاریخ قضاوت کند یا .. از من چیز دیگری ساخته نیست. مثلا" من اگر توی این اطاق یک معلقی بزنم ثابت میشود که خودم هستم. چه جوری میتوانم ثابت کنم که من خودم هستم و خوب این برداشت خیلی ها بود روی سوابق استعمار در ایران، سکوت طولانی در مملکت، نبودن صدا، من حتی در دنیای روزنامه نویسی خودم هم با این مسائل روبه رو بودم و یک موقعی متوجه شدم که میگویند مطالبی که نوشته میشود اینهارا همیشه نوشت حتما" میگویند بنویس، می نویسد. وگرنه این مطالب را نمیشود نوشت. ناچار میشدم خودم را سانسور میکردم پیش از آنی که برای سانسور احتیاج باشد. و اینها، خوب بود. تا اواخرش هم بود شاید الان هم هست.

سؤال: بعد میدانید مجلس یک جوری بود در نظر مردم مثل اینکه همه آنها را که آنجا هستند هرچه حرف میزنند دستور است و بعد معلوم میشود که خوب یک فشاری هم روی صحبت هائی که میشد و آدم هائی که آن صحبت ها را میکردند بوده و هیچ اینجوری نبوده.

آقای بنی احمد: البته در مجلس برای صحبت های مثبت همیشه فشار بود. این حرف را بزنید این حرف را بگوئید این حرف را تکرار کنید. اما اینکه شما باید صحبت نکنید همچو چیزی نبود. البته بدون مجازات هم نبود کسی که آن مجازات را حاضر بود بپذیرد میتواند صحبت کند. یعنی آن سیستم شاه با همه معایبی که داشت واقعا" باید گفت .. عیبش را گفتم هنرش نیز بگو این امکان را داده بود که آدم بتواند مطالبی را تا حدودی که مربوط به زیر بنای مملکت نباشد یعنی سیستم را نلرزاند حتی خطاب و عتاب هم داشته باشد به سیستم بگوید. منتهی باید تحمل عوارض را داشته باشد یعنی قرض دولتی نداشته باشد و ام نگرفته باشد، زیر میدانم بند بازیهای اقتصادی نباشد، آلودگیهای

مالی نداشته باشد تا پای فحش و اهانت هم در داخل مجلس بایستد و امکانها " ماکزیموم " این بود که یک سلب مصونیتی هم بشود کما اینکه من بارها تا این مراحل رفتم اما هیچوقت هم عملی نشد . یعنی هیچ نوع عمل باصلاح بازدارنده‌ای بآن شکل نبود . فحش بود، ناسزا بود، اعتراض بود . و آخر بسیج یک عده‌ای بود که در بیرون کتک بزنند چاقو بزنند، نمیدانم ترورکنند . . اینها این مسائلی که همیشه هست . شاید هم سیستم نمیکرد آنها مثلا " خودشان بخاطر خودشیرینهای خودشان همیشه از این عوامل وجود دارد .

سؤال : شما روزنامه تان چرا توقیف شد؟

آقای بنی احمد : من . روزنامه ام عرض کنم که بخاطر سرمقاله ای که داشت مفهومش هم این بود که امنیت این نیست و در آنجا من توجیه کرده بودم کسه مفهوم امنیت چه هست ، مفهوم امنیت بمعنی وسیع کلمه چیز است که متاسفانه در ایران وجود ندارد و آن این است که وقتی یک کشاورز به حق با یک مالک بناحق می‌رود بدادگستری ، مطمئن باشد که بحق خودش خواهد رسید ، این مفهوم امنیت است . مفهوم امنیت در معنی ابتدائی آن نیست که بنده سوارا تو می‌بیلیم بشوم و فاصله تهران تا شیراز را بروم و کسی مزاحم من نباشد ، امنیت اینست که من در حقوق مساوی، بحق مساوی خودم هم بتوانم برسم . روزنامه گویا در ردیف روزنامه هائی بود که . . یکی از دوستان من که در دربار بود من باب مهر و محبت اینرا در اختیار اعلیحضرت قرار میداد . جزو روزنامه هائی قرار میداد که شاه ببینند . خوب مال روزنامه منم شاه پسند نبود معمولا . . کاریکاتوری که آن روزنامه ما تقریبا " صفحه اولش و بعد که هفته نامه بود یک کاریکاتور بمناسبت وقایع روز بود و چون اکثرا " وقایع داخلی را نمایش میدهد پرداخت کرد ، در زمینه مسائل خارجی بود کنارش یک سرمقاله صفحه اول فقط همین بود کاریکاتور آن روز توجه اعلیحضرت را جلب میکند . کاریکاتور خیلی جالبی بود و آن این بود که نقشه جغرافیائی چکسلواکی را کشیده بودی ————— ماجرای " دوبچک " و بهار پراگ بود و یک تانک روسی از روی نقشه جغرافیائی چکسلواکی رد میشد یک پرنتره کم رنگی بزرگ از لنین پشت صفحه بود که گریه

میکرد و تاریخ تقریباً " مهرماه بود . زیرش هم نوشته بودیم بدون تفسیر بمناسبت انقلاب کبیر اکتبر . این باصطلاح کاریکاتور این مجموعهء تابلو توجه اعلیحضرت را جلب میکند از لحاظ مثبت . وقتی اینرا نگاه میکند و خوشش میآید مایل میشود که سرمقاله را بخواند و سرمقاله را میخواند و ناراحت میشود و آنجوری که خبر را آوردند این بود که ناراحت میشود و روزنامه را مجاله میکند بطرف آقای معینیان که بوده و میگوید که این مزخرفات را چطور مینویسند . خوب وقتی که همچو کاری بشود یعنی خودش را بیاور یعنی سرش را بیاور ، دیگر تابرسد بیک نویسنده این علت توقیف روزنامه و بعد تعقیب من در دادرسی ارتش بود .

سؤال : آقای بنی احمد شما گفتید که این اواخر شاه همه را میدید و بهمهم هم پیشنهاد نخست وزیری میکرد و میگفت حاضرید این مسئولیت را قبول بکنید . بشما هیچ این پیشنهاد را نکرد ؟

آقای بنی احمد : بلی همان بار اول . . اصلاً این . . جزو چیزی بود که در اولین برخورد بهمهم میگفت که آمادهء قبول مسئولیت هستید ؟

سؤال : شما چه جواب دادید .

آقای بنی احمد : من با خنده گفتم که من فکر نمیکنم راه حل مملکت در من یا هرکس که اعلیحضرت بپذیرد . . آن شخص بپذیرد و قبول بکند ، باشد ، راه حل مملکت یک راه حل دستجمعی است . اعلیحضرت تمام مخالفین خودش را باید بعنوان یک دولت بپذیرند . و این فکر از همین جا شروع شد که ادامه پیدا کرد .

سؤال : شما حاضر بودید توی کابینهء دکتر صدیقی شرکت کنید ؟

آقای بنی احمد : من خودم نه ولی سه نفر ما معرفی کرده بودیم از حزب

سؤال : خودتان حاضر نبودید ؟

آقای بنی احمد : نه میخواستم اگر .. کارهای بیرون را بیشتر علاقمند بودم
فعال باشم یعنی کارهای سازمانی را علاقمند بودم در بیرون انجام بدهم .
بعنوان مسئول یک تشکیلاتی که تازه پایه اش ریخته میشد برایم بیرون جالبتر
بود تا محدودیت در کار در دولت .

سؤال : من میخواستم عقیده شما را راجع به حکومت هویدا بپرسم چون خیلی ها
میگویند که نتیجه کارهای هویدا بود این .. یعنی خیلی ها تقصیر را بگردن
هویدا و زمامداری طولانی او میگذارند .

آقای بنی احمد : زمامداری طولانی را دیگر تقصیرش از هویدا نمیشود ولی خوب
زمامداری طولانی در ایران یکی از عوامل خستگی روانی مردم است . خوب این در
تاریخ ایران خیلی اتفاق افتاده که حتی نخست وزیران بخاطر طولانی شدن
صدارتشان حاضر به ادامه اینکار نبودند . ولی هویدا نخست وزیر نبود هیچوقت
و خودش بارها میگفت .. عنوانش این بود که نگویند شخص اول برای اینکه مفهوم
مخالفاً این، این است که شخص دوم و سوم هست ما همچو " هیرارشی " در مملکت
نداریم . مافقط یک شخص داریم ... البته هویدا یکی از مهمترین عوامل سقوط
مملکت بود از دیدگاه ماها . برای اینکه هویدا زائیده اصلی آن سیستمی بود
که شاه را از ملت جدا کرد . و بشما گفتم که ضبط کردید که شاه پرسید چه
خبر است در بیرون گفتم مردم در مقابل سیستم قرار گرفتند و دقیقاً " این کار
هویدا بود که همه ارتباطات شاه را با بیرون قطع کرد و منزوی کرد . شاه که
زیاد مملکت را نمی شناخت بخاطر تربیت و تحصیلات خارج و بلافاصله مسئولیت
های بزرگش و فرصتی پیش آمده بود و فراغتی پیش آمده بود که این شناخت
را داشته باشد که هویدا واقعا " شاه را منزوی کرد و فساد مالی شاه هم از
همان تاریخ هویدا شروع میشود . اگرچه میگویند که هویدا آلودگی مالی نداشت
من دنبالش هیچوقت نرفتم که داشت یا نداشت ولی اطرافیان من جمله علم آلوده
شدنش از زمان هویدا بود و شخص شاه بود که خود علم را بطرف آلودگیهای
مالی سوق داد درحالیکه علم با تمام مال و مکنتش همه را از دست ... بخشیده
بود . علم آدمی بود دست و دل باز و حتی او آخر خانه اش در مقابل چهار میلیون
۵ میلیون رهن بود ، این بازی ادا نبود . یک واقعیت بود که یکی از

نزدیکانش این پول را پرداخت کرده بود و آزاد کرده بود و مریض هم بود با تاثر از او پرسیده بود که بعد از این همه خدمت بشاه تو باید خانه مرا آزاد میکردی. گفت خوب اشکالی ندارد برای اینکه همه شما را میشناسند و صحیح نبود خانه شما در رهن باشد. و بعد از آن بود که همین شخص و دیگران که در جریان زندگی علم بودند که ناظر رشد سریع وضع مالی علم میشوند و خودش باز توجه کرده بود که شاه مرا سوق داد در مسیر معاملات با خارج و "پورسان" هائی که شخصاً حواله میکرد به علم بدهید. و مرا هم آلوده کرد. و هویدا قطعاً هم بعنوان مسئول شخصاً و هم من تبع هویدا که آدمهای بی پرنسیپی بودند متأسفانه اطرافیانش که حتی نه به هویدا و نه به سیستم وفادار نماندند نمونه اش شیخ الاسلام زاده که بارها گفت که من بشاه .. ولی گزارش رسمی داده به سازمان عفو بین المللی .. من چندین بار با شاه سرزندان هسا و شکنجه هائی که میشد کلنچار رفتن در حالیکه اصلاً جرات رفتن پیش شاه را نداشت و در عمرش شاه را به تنهایی ندیده بود. الان هم آزاد شد و مشمول عفو شده. ولی خوب سرسلسله این سیستم بود که الان هم فرق نمیکند وضع ایران در یک جهت دیگر است. هیچوقت نیروهائی که نهضت ها و "موومان ها" (Movements) را بوجود میآورند آنها خودشان ادامه دهنده یا برداشت کننده منافع آن جنبش ها نیستند منتهی بر حسب شانکشی یا شانهای ملی، عناصر با فرهنگ در راس آن "موومان ها" میتوانند قرار بگیرند یا میتوانند آخوندها قرار بگیرند و یا میتوانند هویداها قرار بگیرند. و شاه هم بی میل نبود که یک نهضتی بوجود بیاورد و خوابش را هم میدید و دلش هم میخواست و شاید اگر لازم میشد همه چیز را هم تقسیم میکرد حتی کپی هم سرش میگذاشت برای اینکه دیدیم که همه برنامه ها را حاضر بود از سوسیالیسم تا کاپیتالیسم، هر چه برای .. بعنوان یک جنبشی که فقط تنها شرط این که خودش تویش باشد تن میداد. معمولاً طبقه روشنفکر آنها که الان در خارج از ایرانند ماها نیروی محرکه انقلاب نبودیم نیروی محرکه انقلاب یک چیز است که توده ها هستند. البته ممکن است ماها بعنوان ... یا تمام آنهائی که ادعای روشنفکری میکنند یا تمام آنهائی که به نحوی در ارتباط با جامعه اند، با نوشته یا گفته یا بیان، با رفتار خودشان یک چیزی به جنبش ها داده باشند اما آن جنبش وقتی بوجود آمد آنرا مهار

کردنش مشکل است و اهمیت برای آن مسئله باید قائل شد و الا براه انداختنش، خوب حتما" در هر عصری آمادگی دارد که براه بیفتند . ولی آن را باید در آن بسترش برد و انداخت، آن وجود دارد . روشنفکران ایرانی نتوانستند این کار را بکنند ولی آخوندها توانستند آنرا انجام بدهند . بنابراین در این طرف شما فکر کنید هیچکار آن شکلی نمیشود کرد ، یعنی بخواهند شما از این طرف ایرانیها را آماده کنید . سه میلیون ایرانی این خارج از اینجا آماده بشود مبشر هیچ پیامی برای آنطرف نمیتواند باشد . برای اینکه آنطرف طبقه توده ایست که آن توده را شما باید برای یک جنبش دیگر آماده کنید طبقه ای که خارج از ایران اند فقط برای اینها باید امریکائی ها کودتا بکنند جز کودتای امریکائی برای طبقه خارج از ایران ، راه بازگشتی وجود ندارد . چون آن توده برای اینها وارد عمل نمیشود و عمل انقلابی همیشه موتوری لازم دارد و موتور مردمند دیگر . الان در شرایط فعلی ایران بنظر من تنها طبقه ای که میتواند بعنوان موتور انقلاب آینده ایران ، جنبش آینده ایران ، نمیشود گفت کسی کجا ، بکار انداخت کشاورزانند . تنها نیروی است که در تمام ادوار سرکوب شده از نظر مالی از نظر روانی از نظر فرهنگی از نظر تمام عقب ماندگی ها ، یک نیروی باصلاح سرکوفته است با بیشترین تعداد و متمرکز تر از همه نیروها حتی وقتی کوچ هم میکند خاصیت خودش را در شهرها حفظ میکند زود میتواند بهم برسد . منتهی این نیرو را اگر کسی بتواند بگیرد باید راه بردنش را هم بلد باشد و این بتواند ببرد بجائی که میخواهد چون آنهایی که این نیرو را راه میاندازند خودشان آنهایی نیستند که بعد از راه انداختن بتوانند حفظ کنند . نمیتوانند حفظ کنند در تهران ۸ میلیونی ۵۰ هزار نفر کافیست که رژیم را در تهران حفظ کنند . بین آن ۵۰ هزار نفر دو نفر از آنهایی که اینرا بوجود آوردند پیدا نمیشود . بنابراین آن رابطه را باید پیدا کرد . آن را حفظ کرد .

سؤال : آقای بنی احمد من طرح پیشنهادی شما را دیدم که اینجا راجع بزنان نوشتید که برابری حقوق زن و مرد کاملاً رعایت شود . . . و این فرق کرده بسا خروج از بن بست شما که در آن آزادی مذهب را هم شما قبول کردید توی این

اولی فقط صحبت از اسلام است این تغییر... از نظر من البته خیلی خوب است .

آقای بنی احمد : توی چه هست

سؤال : ببینید توی این خروج از بن بست شما ... البته من متن فارسیش را ندارم انگلیسی اش را دارم .

آقای بنی احمد : خوب بلی این اولاً قبول بفرمائید که خروج از بن بست است .

سؤال : بلی

آقای بنی احمد : یک ما نیفست حزبی نیست این یک با صلاح عمل کردی است برای اینکه مملکت از بن بست خارج بشود این با مرامنامه حزب یا شرایط دیگر فرق میکند، اگر آنجا حقوق زن را نفی میکردیم، بلی، متهم بودیم .

سؤال : نه من شما را متهم نمیکنم فقط میگویم که حقوق زن در چهار چوب اسلام یک ریزه مشکل است .

آقای بنی احمد : نه اگر میکردید . . ولی آن برای خروج از بن بست در آن تاریخ بود و وقتی میگویم که ده ها هزار کشته باز برای رفتن به جلوی مردمی بود که میگفتند صدها هزار کشته . یعنی بدون آن شما آن موج را نمیتوانستید بگیرید کما اینکه نتوانستند بگیرند . برای اینکه حاضر نشدند بگویند که حتی هزار کشته .

سؤال : ولی حالا شما فکر میکنید که با یک پیشنهاد اینطور دمکراتیک متمدنانه ای ما میتوانیم یعنی هیچ شانس این هست که یک همچنین چیزها شسی در ایران عملی بشود . این امید را شما دارید ؟

آقای بنی احمد : بلی چرا که نداریم امید که هست منتهی ولی اینکه این نوشته

آقای بنی احمد ۷۰

این کار را بکنند نه . یانوشته های مشابه یا فعالیت‌هایی که در خارج از ایران است هیچکدام از این‌ها در ایران منتهی منجر به تغییر نخواهد شد، همه تلاش‌هایی که در خارج انجام می‌گیرد مجموع اینها حتی اتحاد اینها، اتحاد تمام نیرو‌هایی که در خارجه ، اینها فقط میتواند از نظر بین المللی یک مقدار رژیم را بی حیثیت کند و سقوط را تسریع بکند اما سقوط باز بکجا در اینطرف باز این محاسبه ، قابل محاسبه نیست . این در ارتباط با داخل مملکت قابل محاسبه است . امریکائی‌ها بی میل نیستند که یک کودتائی بکنند ، روسها هم هیچ بدشان نمی‌آید که ایران را هم بکشند روی افغانستان . همه اینها و امریکائی‌ها از یک کودتا می‌ترسند بخاطر اینکه استدلالشان این است که در سیستم‌هایی که کودتا میشود امکان اینکه ضد کودتا هم بشود هست پس ، بنا براین تمام تلاش ما باید طوری باشد که در ایران هیچوقت کودتا انجام نگیرد و حتی کودتا‌هایی نمیدانم از نوع کشف شده را اینها با خوشحالی زیاد اگر در کشفشان دخالت نداشتند ، با خوشحالی زیاد استقبال کردند . امید به ارتش اینها همه درست‌ولی نیرو‌هایی مثل ارتش‌الان در ایران سرآغاز یک جنبش نمیتوانند باشند اینها به جنبش‌ها وصل میشوند برای اینکه تمام آن سیستم‌ها و فرس‌هایی که بصورت‌کادر وجود دارند بصورت تربیت شده وجود دارند اینها در جنبش‌ها هیچوقت آغاز گر جنبش نمیتوانند باشند . فقط جزو آنها‌ئی هستند که به جنبش‌ها وصل میشوند در جرقه‌های خاصی که پیش می‌آید بآن جنبش‌ها می‌پیوندند . منتظر باشیم ارتش یک کاری بکند ، نه ، ارتش یک کودتائی نمیتواند بکند . امریکائی میتواند بدست ارتش یک کودتا بکند ، روسها میتوانند بوسیله نیروهای نظامی‌شان یعنی با اصطلاح کمونیست‌های نظامی‌شان کودتائی بکنند ، اما ارتش به تنهایی نمیتواند بدون مردم نمیتواند یک کودتا بکند .

سؤال : آقای بنی احمد خیلی تشکر میکنم از شما خیلی ممنونم ، تشکر میکنم .

پایان قسمت دوم مصاحبه
نوار ۳ ب